

قهرمان سلیمانی

نیشابوری در سمرقند زندگی و آثار رضی الدین نیشابوری

در میان نویسندگان و دانشمندان قرن ششم هجری، نام رضی الدین نیشابوری در میان صاحبان فضل، در حوزه‌های مختلف علوم به چشم می‌خورد. اغلب گزارش‌نویسان او را شاعری زبردست، متکلمی نامدار، فقیهی برجسته، نویسنده‌ای توانمند خوانده‌اند. این مقاله نگاهی دارد به زندگی و احوال این دانشمند بزرگ ایرانی.

نام و لقب و کنیه

نامش محمد و ملقب به رضی الدین یا رضی است (مکارم الاخلاق/۳*؛ نسخه عکسی دیوان/ ورق ۱۱؛ مناظرات رازی/۵، ۲۴، ۳۷؛ لباب الالباب/۱۸۴؛ المعجم فی معاییر اشعار العجم/۲۱۷، ۲۳۲، ۴۱۴ و...). کنیه‌اش را ابوجعفر ضبط کرده‌اند.

نویسنده سیرت جلال الدین مینکبرنی از نشاوری نامی اسم می‌برد که در جدل نام‌آور بوده (سیرت جلال الدین/۳۷). استاد مینوی بر این اعتقادند که این نشاوری همین رضی الدین نیشابوری است که به نام نشاوری خوانده شده است (سیرت جلال الدین/۳۱۱، ۳۱۲).

قزوینی در آثار البلاد از او ذیل علمای نیشابور و به این عناوین از او نام می‌برد: الامام

* کتاب مکارم الاخلاق که در این متن بر آن استناد شده است؛ در انتشارات سروش در دست نشر است و شماره صفحات به همین متن اشاره دارد.

العلامة رضی‌الدین نیشابوری، قدوة الحکما و استاذ البشر.

کاتب مکارم الاخلاق از وی به نام: خواجه امام اجل استاد رضی‌الدین منشی الکلام ابوجعفر نیشابوری، یاد می‌کند (مکارم الاخلاق/۳).

استاد مینوی در تعلیقات سیرت جلال‌الدین به نقل از نسخه خطی کتاب بدائع الملح (تألیف صدر الافاضل مجدالدین طرائفی خوارزمی که در ۵۹۰ تألیف شده است و نسخه‌ای از آن مورخ ۵۹۲ با اجازه‌ای به خط مؤلف در کتبخانه لاله‌لی به شماره ۲۹۱ محفوظ است، ورق ۵۹ ب) عنوان منشی‌النظر را برای وی به کار برده که اشاره است به اهتمام او در تدوین و تأسیس قواعد علم مناظره (سیرت جلال‌الدین/۴۰۹). در آغاز نسخه خطی مکارم الاخلاق نیز عنوان منشی الکلام برای وی ذکر گردیده است.

عوفی که دوره‌ای از حیات او را دریافته از وی به این عناوین یاد می‌کند: مولانا استاد الائمه، رضی‌الدین نیشابوری (لباب الالباب/۱۸۴).

تاریخ تولد، مولد، تاریخ وفات

سال ولادت او در منبعی ذکر نشده، اما در باب منشأ و مولد او، قزوینی اصل او را نیشابوری می‌داند، گرچه در بخارا مسکن گزیده بود (آثار البلاد و اخبار العباد/۴۸۳). تقی‌الدین کاشی در خلاصة الاشعار و زبدة الافکار تاریخ وفات وی را ۵۹۸ ذکر کرده است. به نظر می‌رسد ضبط وی درست باشد، زیرا در سال ۵۹۷ نصرت‌الدین قلیچ ارسلان به پادشاهی رسید، و در دیوان رضی‌الدین اشعار مدحی وی بسیار اندک است و این امر می‌تواند تأییدی بر نظرها باشد.

استادان رضی‌الدین نیشابوری

افلاکی از وی به عنوان شاگرد حسین خطیبی (جد مولانا) یاد می‌کند. با توجه به اینکه ولادت بهاء‌ولد در سال ۵۴۳ واقع شده و علی‌القاعده در این دوران حسین خطیبی پدر وی در سنین کمال بوده است، شاگردی رضی‌الدین در نزد وی مستبعد نیست، علی‌الخصوص اینکه افلاکی تصریح می‌کند که وی در عنفوان جوانی چنان متبحر و علامه‌زمان بود که مثل رضی‌الدین نیشابوری و بدر رؤس و شرف عاقلی که مشهوران جهانند، از جمله شاگردان او بودند (مناقب‌العارفین، ج ۹/۱).

استاد سعید نفیسی از استادان وی شرف‌الدین محمد بن مسعود مسعودی مروزی بخاری حنفی را نام می‌برد، ولی منبع و مأخذی برای این نوشته خویش ارائه نکرده است (تاریخ نظم و نثر در ایران و در زبان فارسی/۹۹).

شاگردان رضی‌الدین نیشابوری

اشتهار رضی‌الدین نیشابوری در فن خلاف و مناظره است، علی‌الخصوص در علم «جست» که تا آن زمان قواعد مضبوطی نداشت و نخستین بار رضی‌الدین آنها را ثبت و ضبط نمود. دومین سبب اشتهار وی شاعری اوست. در هر یک از این دو حوزه رضی‌الدین شاگردانی دارد.

در بخش نخست قبل از همه باید از رکن‌الدین عمیدی یاد کرد که ذکر وی در سیرت جلال‌الدین رفته است (سیرت جلال‌الدین/۳۷). زکریای قزوینی گفته است که با طبع سلیم و ذهن توانمند خویش بر همه مناظرات برتری یافت و استاد ما اثیرالدین مفضل بن عمرا ابهری می‌گفت: من مناظره‌کننده‌ای در فصاحت کلام و رسایی معنی و حسن تقریر و خوش‌بیانی همانند عمیدی ندیدم (آثارالبلاد/۵۳۶). در جایی دیگر او از رکن‌الدین طاووسی به عنوان شاگرد وی در این علم یاد می‌کند (همان منبع/۳۷۷). ارکان تلامذه رضی‌الدین در این طریقه

چهار تن بودند که جملگی رکن‌الدین لقب داشتند (وفیات‌الاعیان، شماره ۵۷۵؛ الوافی بالوفیات، ج ۱/ ۲۸۰ و ۲۸۱).

صاحب آثارالبلاذ شمس طبسی را از شاگردان وی دانسته و متذکر می‌شود که رضی‌الدین او را با علم شعر آشنا کرده است (آثار البلاذ/۴۰۷).

در اینکه رضی‌الدین در عصر خود در زمره معاریف رجال به شمار می‌آمده و حلقه درس او از گرمی و رونق خاص برخوردار بوده، جای شک و شبهه نیست. قزوینی در آثارالبلاذ شاگردانی را که در حلقه درس او می‌نشستند، چهارصد نفر دانسته است (آثارالبلاذ/۴۷۳-۴۷۴). امام فخر رازی نیز در سفری که به سال ۵۸۲ به ماوراءالنهر کرده، در بخارا وی را دیده و با او مناظره نموده است و تعداد شاگردانی را که در حلقه درس او حاضر بودند، چهارصد نفر رقم زده است (مناظرات رازی/۳۷).

مذهب رضی‌الدین نیشابوری

نویسنده آثارالبلاذ تصریح می‌کند که رضی‌الدین بر مذهب ابوحنیفه بوده است. چون خاندان مولانا بر مذهب حنفی بودند و رضی‌الدین شاگرد حسین خطیبی، جد مولانا بوده، احتمالاً گزینش استاد حنفی دال بر مذهب خود او نیز هست (آثارالبلاذ/۴۷۳-۴۷۴). استاد همایی از رضی‌الدین نیشابوری در زمره موافقان خط‌مشی فکری غزالی نام می‌برد، اما منشأ و مأخذ این استنباط خود را ذکر نمی‌کند (غزالی‌نامه/ ۴۵۴).

مقام علمی و ادبی رضی‌الدین نیشابوری

متأسفانه از رضی‌الدین نیشابوری اثر زیادی باقی نمانده تا به اعتبار آنها بتوان مقام و مرتبه علمی و ادبی او را بدرستی ارزیابی کرد. تنها آثار باقیمانده وی دیوان شعر و کتاب مکارم‌الاخلاق است که جداگانه در مورد آنها بحث خواهد شد. اما اگر مبنای قضاوت و

ارزیابی، قول معاصران او باشد، باید گفت: رضی‌الدین در زمرهٔ اجلّهٔ علمای قرن ششم است.

عوفی که بخشی از حیات او را درک کرده است، در باب وی می‌نویسد: از ابتدای عالم تا این غایت بر فلک علم خورشیدی از او تابنده‌تر و در میدان بیان سواری از او تازنده‌تر نبوده است. صاحب‌قران عالم علم بود که آفریدگار سبحانه و تعالی در علم بصیرت بر وی چنان گشادی که تا منقرض عالم هر کس که لم و لانسلم می‌گوید همه از دریای فضل او مغترف خواهند بود و به تقدم و پیشوایی او مغترف (لباب‌الالباب/ ۱۸۴-۱۸۵).

صاحب تاریخ ملازاده از وی با القاب «ذوالبیانین صاحب‌اللسانین علامه‌العرب و العجم

مولانا رضی‌الدین نیشابوری» یاد می‌کند (تاریخ ملازاده/ ۷۰).

فخر رازی که با علمای زمانهٔ خویش سر ناسازگاری داشت و آنان را به چیزی

نمی‌شمرد وقتی از رضی‌الدین نیشابوری سخن به میان می‌آورد، از وی به عظمت و بزرگی یاد می‌کند و او را «مردی دارای فکر استوار و دور از لغزش و انحراف» (مناظرات رازی/ ۲)، «درست‌اندیش و دور از اشتباه» (همان/ ۵)، «دوستدار عدل و انصاف و دور از خبط و اضطراب» (همان/ ۳۷) توصیف می‌کند.

هدایت در مجمع‌الفصحا او را در زمرهٔ «معارف فضلا و شعرا» می‌داند (مجمع‌الفصحا،

ج ۶۷۲/۲).

قزوینی او را قدوهٔ علما و استاد بشر می‌داند (آثار البلاد/ ۴۷۳). اما عمدهٔ اشتهار

رضی‌الدین به واسطهٔ مضبوط کردن قواعد فن خلاف و مناظره است. عوفی در این باب می‌نویسد: هزار جان فدای طبعی باد که اگر در مسائل خلاف نکته‌ای نویسد، همهٔ فضلا آن را بر جان نویسند (لباب‌الالباب/ ۱۸۵). اینکه فخر رازی در رسالهٔ مناظرات خود مکرر از وی نام می‌برد و شرح مناظرات خود را با وی می‌نویسد، ناظر به همین توغل او در علم کلام است و نشان دهندهٔ این است که وی برجسته‌ترین دانشمند عصر خویش در این حوزهٔ فکری محسوب

می‌شده است.

صاحب آثارالبلاذ در خصوص استادی وی در خلاف و مناظره می‌نویسد: وی طریقه‌ای پیش گرفته بود که قبل از او کسی بر آن طریقه نرفته بود. علم مناظره پیش از او ضبط و قاعده‌ای نداشت، او آن را نظم و ترتیب داد و شاگردان او بدان طریق از همه دانشمندان زمان خویش برتر شدند و وی را بر کسی که به نام فقیه موسوم است، بدان جهت منت است، زیرا که فقیهان پس از او بر طریقه و قاعده او می‌روند (آثارالبلاذ/۴۷۳-۴۷۴).

استاد مجتبی مینوی در تعلیقات خود بر سیرت جلال‌الدین می‌نویسد: رضی‌الدین نیشابوری صاحب طریقه‌ای بود در علم خلاف و مناظره که به نام او شناخته می‌شد و در آن باب کتابی نوشته بود در سه مجلد به نام الطریقه الرضویة؛ ولی شاگرد او رکن‌الدین عمیدی سابق‌الذکر که این طریقه را از او فرا گرفته بود آن را تکمیل کرد و به نام خود او الطریقه العمیدیة مشهور شد، او نیز تصنیف مفردی در آن باب نوشته (الجواهر المصنیه، ج ۲/۳۷۰ به نقل از سیرت جلال‌الدین/۳۱۳).

اما در شعر نیز وی صاحب‌مرتبه است. گرچه به شیوه فقیهان عصر از انتساب خود به شعر گریزان بوده، این سخن بر مبنای گزارشی است که عوفی از احوال وی به دست می‌دهد. وی می‌نویسد: چون طبع لطیف او از استنباط دقایق معانی فقه و احکام و استخراج نکات نظر [= علم مناظره] و حل آن سآمتی آوردی، گاه‌گاهی احماضی کردی و برای تشحیذ خاطر و تفکیه طبع، قضیده‌ای نظم کردی و شعری پرداختی (لباب‌الالباب/ ۱۸۴-۱۸۵).

شمس قیس که بزرگترین منتقد شعر عصر خویش است، در کتاب خود مکرر به شعر رضی‌الدین می‌پردازد و بست و بلند آن را نشان می‌دهد. این در حالیست که شمس قیس دست‌کم اواخر حیات رضی‌الدین را درک نموده و پیداست تا شعر کسی از شهرت و آوازه‌ای برخوردار نمی‌بود، ارزش ورود به کتاب‌های نقد ادبی را پیدا نمی‌کرد و این خود نشان می‌دهد

در زمان کوتاهی شعر رضی‌الدین توانسته بدان اندازه اعتبار کسب کند که منتقد بزرگی چون شمس قیس بدان عنایت نشان دهد (المعجم/ در صفحات مکرر).

تصریح عوفی بر اینکه وی قصیده‌سراست نشان می‌دهد که در حیات رضی‌الدین نیز قصاید وی مشهور بوده است.

قزوینی نیز از وی در طبقه اول قصیده‌سرایان نام می‌برد (لباب‌الالباب/ ۶۰۸).

اینکه مولانا در مثنوی در: «حکایت آن مطرب کی در بزم امیر ترک این غزل آغاز

کرد:

گلی یا سوسنی یا سرو یا ماهی نمی‌دانم از این آشفته بی‌دل چه می‌خواهی نمی‌دانم
و بانگ بر زدن ترک کی آن بگو که می‌دانی و جواب امیر مطرب را» بیتی از
رضی‌الدین آورده که مطربان عصر می‌خوانده‌اند، خود حکایت از قبول شعر وی در آن عصر
دارد (مثنوی، دفتر ششم/ ۳۱۳).

استادی وی در شعر بدان پایه بوده که شمس طبسی را شاگرد وی دانسته‌اند و قبلاً به

این موضوع اشارتی رفته است.

ابن یمین در تضمین بیتی از وی، مقام او را در شعر توصیف نموده است:

به من رسید ز گفت رضی دین سخنی

که رایتش ز علو بر فلک فراشته‌اند

کنون به صورت تضمین ادا کنم سخنش

که عاقلان رقمش بر روان نگاشته‌اند

«تو نیز کشته خود بدروی که در حق من

دروده‌اند بزرگان هر آنچه کاشته‌اند»

(دیوان ابن یمین / ۳۸۰)

امیر خسرو دهلوی شاعر نامبردار پارسی در قصیده‌سرایی خود را شاگرد وی و کمال‌الدین اسماعیل می‌داند (تاریخ ادبیات در ایران/ ج ۳، بخش دوم/ ۷۸۶).

تخلص شعری

هرمان آته بر این اعتقاد است که رضی‌الدین نیشابوری همچون مسعود سعد سلمان به «بنده» تخلص می‌کرده است (تاریخ ادبیات فارسی/ ۱۰۱). اما در دیوان رضی‌الدین شعری با تخلص بنده نیامده است و معلوم نیست آته بر مبنای چه متنی و سندی قضاوت کرده است. کسانی که زندگینامه رضی‌الدین را به نگارش درآورده‌اند به تخلص شعری او اشاره‌ای نکرده‌اند. اما به نظر می‌رسد تخلص شعری او «رضی» باشد.

«رضی» مهمانی شکری همی‌سازد ز در نظم خود

چه باشد گر قبول تو یکی دم رنج بردارد

(نسخه عکسی دیوان/ برگ ۱۱)

سفرهای رضی‌الدین نیشابوری

نسبت وی به نیشابور آنچنان که صاحب آثارالبلاد روایت می‌کند امری مسلم و پذیرفته شده است. قزوینی تأکید می‌کند، گرچه اصل وی از نیشابور است، اما مسکن و مأوی وی بخارا بوده است (آثارالبلاد/ ۴۷۳).

از صفحه ۱۱۸ مکارم‌الاخلاق چنین برمی‌آید که وی مدتی در بلخ بوده است. نحوه روایت وی از رویدادی که در بلخ اتفاق افتاد، روایت کسی است که خود شاهد ماجرا بوده است.

همان گونه که قبلاً متذکر شدیم فخر رازی در سفری که به سال ۵۸۲ به ماوراءالنهر

داشته وی را در بخارا ملاقات نموده و با او مناظره کرده است.

صاحب آتشکده می‌نویسد: رضی‌الدین چندی در سمرقند به خوشی گذرانده و در آنجا

محترم بوده است (آتشکده، ج ۶۸۶/۲). آذر به سفر وی به سرزمین حجاز نیز اشاره می‌کند (آتشکده، ج ۶۸۹/۲).

با توجه به اینکه در دیوان رضی‌الدین مدح امرای بسیاری دیده می‌شود و قلمرو آل افراسیاب دائم در تغییر بوده، بعید نیست وی اکثر شهرهای خراسان آن روزگار را دیده باشد. از این گذشته فقاقت و مجلس‌گویی رضی‌الدین باعث می‌شده که وی به شیوه واعظان و مدرّسان عصر خود در شهرهای مختلف بساط و غظ و درس بگسترده تا همیشه تازه‌روی باشد و نظر هواخواهان را متوجه خود کند. اما با این همه جز سه موردی که به تصریح یا به کنایه از سفرهای وی ذکری رفته اطلاعی دیگر در این باب در دست نیست.

تصوّف رضی‌الدین نیشابوری

متقدمینی که از زندگی و احوال و آثار رضی‌الدین اطلاعاتی به دست داده‌اند، به تصوّف رضی‌الدین اشاره‌ای ندارند. تأکید آنان بر توانایی رضی‌الدین در علم مناظره است و حتی به شعر او نیز چندان عنایتی نداشته‌اند.

با توجه به اینکه مبانی علم مناظره را اصول عقلانی تشکیل می‌دهند و این اصول با مقوله تصوّف چندان همساز نیست، بعید است رضی‌الدین به تصوّف گرایش نشان داده باشد. البته در میان همعصران رضی‌الدین اشخاصی وجود داشته‌اند که ضمن توغّل در فقه به تصوّف نیز پرداخته‌اند. مثل اعلای این گروه بهاء‌ولد پدر مولاناست و قبل از او خواجه عبدالله انصاری هروی و ابوالقاسم قشیری بر این راه رفته‌اند. در آثار این گروه گرایش به تصوّف به روشنی لایح و آشکار است و گزارشگران تاریخ حیات آنان نیز بر این نکته انگشت نهاده‌اند. اما در خصوص رضی‌الدین وضع به گونه‌ای دیگر است. همعصران وی هیچ اشاره‌ای به صوفی بودن او نکرده‌اند. اما متأخرین به سنت تذکره‌نویسان برای او دو مرحله زندگی رقم زده‌اند. نخست شاعری درباری است، ولی پس از مدتی دستی غیبی وی را درمی‌یابد و به عالم

تصوّف رهنمون می‌شود. گزارش صاحب آتشکدهٔ آذر از این رویداد بدین گونه است:

«سبب انتباه او را آورده‌اند که چندی نقد دل به جوانی بازرگان سپرده، تمامی اوقات به خدمت معشوق مشغول و نظر به اینکه معشوق اخلاص او را تمام عیار دیده، مصاحبت او را غنیمت دانسته، در اکثر اسفار او را همراه داشته، تا اینکه در یکی از اسفار که مولانا بیمار بود، گذار کاروان به بیابانی هولناک خونخوار افتاده و چون معشوق و همراهان او را محتضر دیده از حیات او نومید و مجال توقّف در آن دشت خطرناک نیافته، نفری را بر بالین او گذاشته، خود رفتند که بعد از فوت به دفن او پردازد. آن مرد نیز از شدت خوف به اندک فاصله‌ای از قفای کاروان رفت و آن فقیر را آن شب در آنجا تنها گذاشت، تا اینکه سحر رضی‌الدّین چشم گشوده خود را تنها یافت و کسی را در بالین ندید. خود می‌گوید که: در آن حال با خود گفتم که اگرچه از وفور گناه روی التماس ندارم، اما کریمان همیشه به مقتضای کرم از عاصیان جاهل و جاهلان عاصی در گذشته، از ایشان عفو کرده‌اند. و اشک ندامت و عرق خجالت بر رخسار روان کردم، ناگه دیدم که شخصی نورانی از برابر من پیدا شد و پرسید: چونی و چه حال داری؟ گفتم: رنجورم و از یار و دیار دور. گفت به خدمت معشوق حقیقی مشغول شو تا هرگز نمایی و تیمار بیمار کرده، روان شد. من دامن وی گرفته از حال وی سؤال کردم. گفت سلام من به معین‌الدّین حموی برسان و بگو برادرت مرا نزد تو فرستاد، این گفت و برفت. چون صبح شد خود را صحیح یافته از قفای قافله شتافتم و به اندک فاصله‌ای به کاروان رسیدم، ایشان همگی تعجب کنان سوی من آمدند و من به ایشان التفات نکرده، روانهٔ حجاز شدم و بعد از زیارت حرمین شریفین به خدمت شیخ معین‌الدّین عمّ شیخ سعدالدّین حموی رسیدم و تبلیغ رسالت کرده، مدتی در خدمتش بودم» (آتشکده، ج ۲/۶۸۲-۶۸۹).

هدایت به تأسّی از صاحب آتشکده می‌نویسد: در اواخر حال به جهتی حالش بگردیده و بوی گلشن حقایق به مشامش رسیده، ارادت شیخ معین‌الدّین حموی را جسته از اهل حال شد

(مجمع الفصحاح، ج ۲/۶۷۲).

سعید نفیسی نیز می‌نویسد: در پایان زندگی به گوشه‌نشینی و زهد پرداخته است

(تاریخ نظم و نثر در ایران و زبان فارسی، ج اول/۱۰۲).

همان گونه که در آغاز گفته شد، متقدمان هیچ یک در خصوص حیات عرفانی

رضی‌الدین سخنی نگفته‌اند. و در دیوان رضی‌الدین نیز هیچ نشانه‌ای از تمایلات عرفانی وجود

ندارد. قصاید و غزلیات وی همانند متقدمانی چون فخری و انوری است و عاری از مضامین

عرفانی است. معلوم است که این بخش از روایت زندگی وی پایه‌ای ندارد.

اما در باب این معین‌الدین حموی که از او سخن رفته است، تا آنجا که من جستجو

کردم در منابع از وی ذکری نرفته تنها صاحب تاریخ گزیده از وی به عنوان عم سعدالدین

حموی صوفی نامدار پیرو مکتب ابن عربی یاد کرده است (تاریخ گزیده/۶۶۹). با توجه به

اینکه سعدالدین حموی در سال ۶۵۰ وفات نموده است، رسیدن وی به محضر معین‌الدین حموی

استبعاد تاریخی ندارد. اما اساساً بسیار بعید است که چنین تحوّل‌گی در زندگی وی رخ داده

باشد؛ زیرا در آثار باز مانده از او نشانه‌ای که دالّ بر تصوّف وی باشد، وجود ندارد.

بر مبنای ابیاتی که از سروده‌های او وجود دارد محل اقامت او چندی در سمرقند بوده است:

ز درد رفتن او صد هزار دل می‌سوخت	ز شوق آمدنش صد هزار جان می‌رفت
صبا به خاک درت هر کجا نشان می‌داد	دل امید پرستم بر آن نشان می‌رفت
همه دعای تو بد هر چه در دلم می‌گشت	همه ثنای تو بد هر چه بر زبان می‌رفت
به دست باد ندادم پیام شوق که باد	ز بار عطر سر زلف او گران می‌رفت
نشست من به سمرقند و از لطایف او	مناقب تو به گرد همه جهان می‌رفت

تاریخ ملازاده/۸۸)

ممدوحان رضی‌الدین نیشابوری

پیوند رضی‌الدین با ملوک آل افراسیاب یا ایلک‌خانان از دیوان وی به صراحت آشکار است.

این سلسله که در تاریخ با نامهای «ایلک‌خانیان»، «آل افراسیاب»، «آل خاقان»، «خانان ترکستان» و «ملوک خانیه» مشهور است، گروهی از پادشاهان مسلمان ترک بودند که از قرن چهارم تا هفتم، حدود ۲۳۰ سال در بلاد ترکستان و ماوراءالنهر حکومت کرده‌اند و چون بعضی از پادشاهان این سلسله عنوان ایلک داشته‌اند، این سلسله به این نام مشهور شده است (دایرة المعارف فارسی/۳۴۷). از آن جمله می‌توان به ایلک‌خان، شمس‌الدوله نصر بن علی اشاره کرد که بخارا از تصرف عبدالملک دوم سامانی به در آورد و این سلسله ایرانی را منقرض نمود (مجمع‌الانساب/۲۵).

لقب «ایلک» فقط مخصوص برخی از افراد خاندان بود و در دوران اسلامی توسط برخی از محققین نسب‌شناس اروپایی این لقب برای تمامی افراد خاندان به کار گرفته شد (تاریخ دولت‌های اسلامی و خاندانهای حکومتگر/۲۳۷).

حکومت ۲۳۰ ساله این سلسله همواره دستخوش تهاجم و دگرگونی بود و خود به سلسله‌های کوچکتری تقسیم شد.

با وجود اینکه این سلسله در گسترش قلمرو فرهنگ و تمدن ایرانی و زبان فارسی سهم قابل ملاحظه‌ای داشت، اما متأسفانه تاریخ مضبوطی از آنها در دست نیست و تا آنجا که من می‌دانم به استثنای جلد سوم تاریخ بیهقی استاد نفیسی در ایران کتاب مستقلی در این باب تألیف نشده است. یادداشت‌های استاد نفیسی نیز پراکنده و مغشوش است.

شعرای نام‌آوری چون سوزنی، عمیق بخاری، رشیدی سمرقندی، رضی‌الدین نیشابوری و عثمان مختاری امرای این سلسله را مدح گفته‌اند و به نام آنان کتاب تألیف نموده‌اند.

در میان خانان و خانزادگان این خاندان مردم شعر دوست و شاعر پرور دیده شده‌اند،

حتی بعضی از امرای این سلسله به زبان فارسی شعر سروده‌اند و اشعار آنان در کتب ادب نقل شده است. از جمله آنان یکی امیرعلی بوری‌تکین است، امیرعلی از شاعران مشهور قرن پنجم است و اشعار وی در ترجمان‌البلاغه و حدایق‌السحر آمده است.

دیگر جلال‌الدین قلچ‌طمغاج‌خان ابراهیم سلطان سمرقند است که خطی خوش داشت و در جوانی شعر می‌سرود (تاریخ ادبیات در ایران، ج ۸/۲).
اما در میان ممدوحان رضی‌الدین این افراد برجسته‌ترند:

الف- مجیرالدین نجم بن محمد الدهستانی

وی کسی است که رضی‌الدین مکارم‌الاخلاق خویش را به درخواست وی به رشته تحریر درآورده و نام او را در دیباجه کتاب آورده است (مکارم‌الاخلاق/۳۱). در چاپی که استاد دانش‌پژوه از این متن نموده‌اند نام وی مجیدالدین نصر بن احمد الدهستانی ضبط شده که پیداست تصرف کاتب دوره قاجار است. همین اشتباه موجب شده که استاد شفیعی کدکنی در تعلیقات اسرارالتوحید در جستجوی احمد دهستانی، عمید خراسان این احتمال را طرح کنند که: شاید همان احمد دهستانی که رضی‌الدین نیشابوری مکارم‌الاخلاق خویش را به پسر او - که گویا حاکم نیشابور عصر او (وفات رضی‌الدین ۵۹۸) بوده - تقدیم کرده است. اگرچه این نام در بعضی نسخه‌های مکارم‌الاخلاق هم محمد دهستانی است (اسرارالتوحید، ج ۶۸۵/۲). پیداست که ملوک خانیه به نیشابور دست پیدا نکرده‌اند و احمد دهستانی مذکور کسی نیست که کتاب مکارم‌الاخلاق به وی تقدیم شده است.

در دیوان رضی‌الدین نیز این ابهام وجود دارد و برای ممدوح نام نصیر را هم آورده است:

آنکه زو هر گردنی در زیر بار منت است

سرور گیتی مجیرالدین نصیر ملت است

حاصل دو جهان نصیربن محمد کز کفش

بر امید منهزم را هر دمی صد نصرت است
نسبتی دارد به اکناف دهستان و سزد
مکی را بر دهستان غیرت او نسبت است
بحر را نبود گهر چندانکه او را بخشش است
چرخ را نبود علو آنجا که او را هست است

(نسخه عکسی دیوان/ورق ۷۸)

ب- طمغاج خان

در دیوان رضی‌الدین مکرر مورد مدح قرار گرفته است از آن جمله در قصیده:
نظمم گهرفشان شد و طبعم لطیفه‌یاب از یمن ظلّ بارگه مالک‌الرقاب
آن کوه کان سریرت و بحر گهرعطا آن ابر برق خنجر و مهر فلک جناب
طمغاج خان عالم که هیچ کوه با ضربت سنانش ندارد توان و تاب

(نسخه عکسی دیوان/ورق ۶)

و قصیده:

کسی یابد که این قصه بدان درگاه بردارد
که تا رای شهنشاهی ز حال من خیر دارد
بداند خاطر انور که حرمان جناب او
چه مایه بر دل این بنده پردرد اثر دارد
جلال دولت عالی قلیج طمغاج‌خان شاهی
که بر خوان سخای خود جهان را محضر دارد

(نسخه عکسی دیوان/ورق ۱۱)

جلال‌الدین قلیج طمغاج‌خان ابراهیم ما قبل آخرین از ملوک خانیه ماوراءالنهر است. وفات او به سال ۶۰۰ بوده است (لباب الالباب، ج ۱/۳۰۰ و ۳۰۱). این طمغاج غیر از طمغاجی است که با سلطان سنجر

به جنگ برخاسته است (مجمع الانساب/۱۳۵).

سعید نفیسی در خصوص نام طمغاج می‌نویسد: از وصفی که مؤلف آثارالبلاد کرده است خوب پیداست که سرزمین طمغاج از نواحی ترک نشین و زرخیز بوده و احتمال بسیار می‌رود که مراد همان ناحیه اورال امروزه بوده باشد و چنین می‌نماید «تونگوز»‌های امروز که در همان نواحی هستند همان مردمی‌اند که مؤلف آثارالبلاد بدیشان اشاره می‌کند و شاید کلمه تونگوز هم همان کلمه طمغاج باشد. در هر صورت قطعاً طمغاج نام شخصی نیست و طمغاج خان یعنی خان سرزمین طمغاج. چنانکه ایلک و بغرا نیز که در تسمیه پادشاهان این خاندان آمده است شخصی نیست و القابی است که بدیشان داده‌اند (تاریخ بیهقی، ج ۲/۱۲۷۳).

استاد مینوی با استناد به مسودات سیرت جلال‌الدین می‌نویسد: از این چند مورد و از موارد بسیاری که در کتب تاریخ و جغرافیای فارسی و عربی به نظر می‌خورد معلوم می‌شود که مسلمین لفظ طمغاج، طپغاج، طبغاج، طوغاج، تبغاج را بدین اشکال مختلف نام پایتخت چین، یعنی همان خان‌بالیغ یا پکینگ تصور می‌کرده‌اند... اما اصل کلمه تبغاج ترکی است و به معنی محترم و معروف است و در اسامی پادشاهان ترک طمغاج‌خان به معنی خان محترم به کار می‌رفته است نه به معنی «خان ناحیه طمغاج» (سیرت جلال‌الدین/۳۲۸).

ج- سیف‌الدین

با توجه به اینکه رضی‌الدین وی را به عنوان شهنشاه شرع توصیف می‌کند، به احتمال قریب به یقین این سیف‌الدین، سیف‌الدین محمد بن عبدالعزیز ملقب به صدر جهان از رؤسای حنفیه ماوراءالنهر و از صدور و بزرگان است که تا حدود ۶۱۷ در قید حیات بوده است (دایرةالمعارف فارسی/۱۴۱۰).

با عنایت به این مطلب که رضی‌الدین خود حنفی بوده و این شخص در علم مناظره- که مقبول رضی‌الدین بوده- دست داشته، این ظن تقویت می‌شود که مراد همین شخص است؛ بخصوص که رضی‌الدین نیز بر زبان آوری او در «گاه نظر» تأکید می‌کند:

هزار شکر خداوند را که بار دگر
جهان مجد و شهنشاه شرع سیف‌الدین
طلوع کرد ز شرق آفتاب فضل و هنر
که سیف‌وار زبان آورست گاه نظر
(نسخه عکسی دیوان/ ورق ۲۴)

د- برهان‌الدین

در میان رؤسای آل برهان که رضی‌الدین حیات آنها را دریافته دو نفر برهان‌الدین قابل ذکرند. نخست: برهان‌الدین عبدالعزیز بن حسام‌الدین عمر که عوفی داستان‌هایی در باب او نقل کرده و دومین برهان‌الدین محمد پسر تاج‌الاسلام که در بخارا ریاست مذهبی و حکومت و ریاست ظاهری نیز با او بود و حشمت و نفوذ تمام داشت (دایرةالمعارف فارسی/۴۲۱).
در میان ممدوحان دیگر وی که اطلاعاتی از آنها در دست نیست می‌توان به بدرالدین، ربیب‌الدین، محمد یوسف و... اشاره کرد.

نکته قابل ذکر اینکه بسیاری از زندگینامه‌نویسان رضی‌الدین بین امرای سلسله ایلک خانان و سلجوقیان فرق ننهادند و به اشتباه رضی‌الدین را مداح دربار سلاجقه دانسته‌اند؛ از آن جمله می‌توان از این افراد یاد کرد:

هدایت در مجمع‌الفصحا، ج ۲/۶۷۳؛ محمدعلی مدرس تبریزی در ریحانةالادب، ج ۲/۸۵؛
آذر در آتشکده، ج ۲/۶۸۶؛ استاد منزوی در فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ج ۳/۲۳۳۴؛ شیخ آقا بزرگ تهرانی در الذریعه، ج ۹، بخش دوم/۲۷۳.

رضی‌الدین نیشابوری یا رضی‌الدین خشاب

از قرن یازدهم به بعد زندگی رضی‌الدین نیشابوری با رضی‌الدین خشاب خلط شده است. قبل از همه این خلط توسط امین احمد رازی در تذکره هفت اقلیم صورت گرفته است. وی از رضی‌الدین نیشابوری با عنوان «استادالائم» یاد می‌کند (هفت اقلیم، ج ۲/۲۴۳). از رضی‌الدین خشاب، امروز چیزی باقی نمانده است، اما هدایت دیوان وی را دیده و در باب وی می‌نویسد: از فضلی مشهور، بعضی از کاشانش دانسته و بعضی از نیشابور. سبب لقب خشابی

آنکه یکی از اجداد وی هیزم فروختی و سیم اندوختی، بعضی او را و رضی‌الدین مذکور را واحد دانسته، اما گویا دو تن باشند، زیرا که سیاقشان و ممدوحشان اختلاف دارد. ممدوحش غیاث‌الدین و سخنانش مصنوع و رنگین. یکهزار بیت شعر داشته و معاصر کمال‌الدین اسماعیل بوده است (مجمع‌الفصحا، ج ۲/۶۷۵).

آقابزرگ تهرانی بین این دو تن فرق قائل نشده و خشاب را به نام رضی‌الدین نیشابوری یا کاشانی خوانده است (الذریعه، ج ۲، بخش ۱/۲۹۵).

هدایت وی را معاصر سیف‌الدین باخرزی که همعصر رضی‌الدین است، دانسته است (ریاض‌العارفین/۳۳۱).

استاد زرین‌کوب این دو را اشخاص متفاوت دانسته و به همین اعتبار در کتاب خویش از آنان با دو عنوان مجزا یاد کرده است. اما شعری که به عنوان سروده رضی‌الدین خشاب انتخاب کرده در بعضی تذکره‌ها به عنوان شعر رضی‌الدین نیشابوری آمده است و این خود جستجویی فراخ‌دامن‌تر را می‌طلبد (سیری در شعر پارسی/۲۸-۲۸۰، ۳۲۶ و آتشکده آذر، ج ۲/۶۹۱). نکته قابل ذکر دیگر اینکه شعر مذکور در تذکره‌های متأخر درج شده و در نسخ خطی دیوان رضی‌الدین نیشابوری اثری از آن نیست.

صاحب کتاب فارسی دستورالکاتب فی تعیین المراتب در دیباچه می‌گوید که ترتیب کتاب را از منشآت استادان این فن مثل رشیدالدین وطواط و بهاء‌الدین محمد بغدادی و نورالدین منشی و رضی‌الدین خشاب اقتباس نموده است؛ و نیز کتابی به نام نفائس‌الکلام و عرائس‌الاقلام از منشآت فارسی او را حاجی خلیفه دیده است و در کتاب خود ضبط کرده است (حدائق‌السحر/مه؛ کشف‌الظنون/ستون ۱۹۶۶). نام کامل وی بر مبنای ضبط حاجی خلیفه، رضی‌الدین احمد بن محمود السمرقندی مشهور به خشاب بوده و این نام تمایز کلی با مشخصات رضی‌الدین نیشابوری دارد.

استاد صفا در تاریخ ادبیات خویش متعرض نام وی نشده و احتمالاً دو رضی‌الدین را یکی دانسته اما در زندگینامه مختصری که از رضی‌الدین درج نموده اشاره‌ای به این نکته نکرده است (تاریخ ادبیات در ایران، ج ۲/۸۴۹-۸۵۰).

آثار رضی الدین نیشابوری

استاد مینوی به نقل از الجواهر المزیئة، ج ۲، ص ۳۷۰ می‌نویسد: رضی الدین ... در علم خلاف و مناظره ... کتابی نوشته بود در سه مجلد، به نام الطریفة الرضویة، ولی شاگرد او رکن الدین عمیدی ... آن را تکمیل کرد و به نام خود او الطریفة العمیدیة مشهور شد (سیرت جلال الدین/۳۱۳).

نویسنده ریحانة الادب کتابی به نام محیط به وی نسبت می‌دهد که در علوم فقهی به رشته نگارش درآمده است (ریحانة الادب، ج ۸۵/۲).

اما آنچه امروزه از آثار رضی الدین باقی مانده دیوان و کتاب مکارم الاخلاق است. از دیوان او نسخه‌هایی چه به صورت مستقل و چه به صورت بخشی از جنگهای شعری در دست است که شمار ابیات آنها بین ۱۹۰۰ تا ۳۲۰۰ متغیر است.

رضی الدین از کتابی به نام روضة الوفا نام می‌برد که به رشته تحریر درآورده است اما امروزه از آن اثری نیست (مکارم الاخلاق/۱۹۳).

همو در جایی از همین کتاب خواننده را به نوشتن کتابی در عشق بشارت می‌دهد (مکارم الاخلاق/۱۴۶).

تنها اثر مستقلی که از رضی الدین تاکنون چاپ شده، کتاب مکارم الاخلاق است که قبلاً توسط استاد دانش‌پژوه چاپ شده است و راقم این سطور چاپی مجدد از آن را در دست دارد.

این مکارم الاخلاق که حاجی خلیفه آن را به همین نام خوانده، (کشف الظنون/ستون ۱۸۱۱)، مدت‌ها ناشناخته بود و در نسخه متأخر آن کتاب به خواجه نصیر الدین طوسی که در نوشتن کتب اخلاقی صاحب نام بوده، منتسب گردیده است.

مزار رضی الدین

احمد بن محمود آرامجای او را در تیمچه مدرسه خان در کنار مزار ابوالنصر العتبی در بخارا نشان داده است (تاریخ ملازاده/۷۰).

منابع و مأخذ

الف- کتاب‌های فارسی و عربی

- ۱- آتشکده آذر، لطفعلی‌بیک بن آقاخان بیگدلی، با تصحیح و تحشیه حسن سادات ناصری، انتشارات امیرکبیر، تهران، چ اول، ۱۳۳۸ ه.ش.
- ۲- آثار البلاد و اخبار العباد، زکریاء بن محمد بن محمود القزوی، دار صادر، بیروت، ۱۹۶۰ م.
- ۳- اسرارالتوحید، محمد بن منور بن ابی‌سعد، مقدمه و تصحیح و تعلیقات محمدرضا شفیعی کدکنی، انتشارات آگاه، تهران، چ اول، ۱۳۶۶ ه.ش.
- ۴- تاریخ ادبیات در ایران، ذبیح‌الله صفا، انتشارات فردوس، تهران، چ پنجم، ۱۳۶۶ ه.ش.
- ۵- تاریخ ادبیات فارسی، هرمان اته، ترجمه رضازاده شفق، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران، چ اول، ۱۳۵۱ ه.ش.
- ۶- تاریخ دولت‌های اسلامی و خاندان‌های حکومتگر، استانلی لین‌پل و دیگران، مترجم صادق سجادی، نشر تاریخ ایران، تهران، چ اول، ۱۳۶۳ ه.ش.
- ۷- تاریخ ملازاده در ذکر مزارات بخارا، احمد بن محمود، تصحیح احمد گلچین معانی، کتابخانه ابن سینا، چ اول، ۱۳۳۹ ه.ش.
- ۸- تاریخ نظم و نثر در ایران و در زبان فارسی، سعید نفیسی، انتشارات فروغی، تهران، چ اول، ۱۳۴۴ ه.ش.
- ۹- حدائق‌السحر، رشید و طواط، به تصحیح و اهتمام عباس اقبال، کتابخانه طهوری و سنایی، تهران، ۱۳۶۲ ه.ش.
- ۱۰- دایرة‌المعارف فارسی، به سرپرستی غلامحسین مصاحب، مؤسسه فرانکلین، تهران، چ اول، ۱۳۴۵ ه.ش.
- ۱۱- دیوان ابن یمین فریومدی، به اهتمام باستانی‌راد، انتشارات سنایی، تهران؛ ۱۳۴۴ ه.ش.
- ۱۲- الذریعه الی تصانیف الشیعه، الشیخ آقابزرگ تهرانی، چاپخانه دولتی ایران، چ اول، ۱۳۳۸ ه.ش.
- ۱۳- ریاض‌العارفین، گردآورده رضاقلی هدایت، کتابخانه مهدیه، تهران، چ دوم، ۱۳۱۶ ه.ش.
- ۱۴- ریحانة‌الادب، محمدعلی مدرس تبریزی، چاپخانه شرکت سهامی طبع کتاب، تهران، چ اول، ۱۳۲۸ ه.ش.

- ۱۵- سیرت جلال‌الدین مینکبرنی، شهاب‌الدین محمد خرندزی، تصحیح مجتبی مینوی، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، تهران، چ دوم، ۱۳۶۵ ه.ش.
- ۱۶- سیری در شعر فارسی، عبدالحسین زرین‌کوب، انتشارات علمی، تهران، چ سوم، ۱۳۷۱ ه.ش.
- ۱۷- غزالی‌نامه، جلال‌الدین همایی، کتابفروشی فروغی، تهران، چ دوم، ۱۳۴۲ ه.ش.
- ۱۸- فهرست نسخه‌های خطی فارسی، احمد منزوی، مؤسسه فرهنگی منطقه‌ای، تهران، ۱۳۵۹ ه.ش.
- ۱۹- کشف‌الظنون عن اسامی الکتب والفنون، حاج خلیفه، تصحیح محمد شرف‌الدین یالتقا و المعلم رفعت بیگلر الکلیسی، استانبول، ۱۹۴۱ م.
- ۲۰- لب‌الالباب، محمد عوفی، طبع سعید نفیسی، تهران، ۱۳۳۵ ه.ش.
- ۲۱- مجمع‌الانساب، محمد بن علی شبانکاره‌ای، به تصحیح میرهائیم محدث، انتشارات امیر کبیر، تهران، چ اول، ۱۳۶۳ ه.ش.
- ۲۲- مجمع‌الفصحا، رضاقلی‌خان هدایت، به کوشش مظاهر مصفا، انتشارات امیر کبیر، تهران، چ اول، ۱۳۳۹ ه.ش.
- ۲۳- المعجم فی معاییر اشعار العجم، شمس قیس رازی، به تصحیح محمد قزوینی، انتشارات زوار، تهران، چ سوم، ۱۳۶۰ ه.ش.
- ۲۴- مناظرات رازی، امام فخر رازی، الطبقة‌الاولی، دایره‌المعارف العثمانیه، حیدرآباد، ۱۳۵۵ ه.ش.
- ۲۵- مناقب‌العارفین، شمس‌الدین احمد افلاکی، با تصحیح تحسین یازبجی، انتشارات دنیای کتاب، تهران، چ دوم، ۱۳۶۲ ه.ش.
- ۲۶- الوافی بالوفیات، صلاح‌الدین خلیل صفدی، باعث‌تاء هلموت ریتر، ویسیدن، ۱۹۶۱ م.
- ۲۷- وفيات الاعیان و انباء ابناء الزمان، شمس‌الدین احمد بن محمد ابن خلکان، حقه احسان عباس، دارصادر، بیروت، ۱۹۸۷ م. و تصحیح محمد محیی‌الدین عبدالحمید، مصر، ۱۹۴۸ م.
- ۲۸- هفت اقلیم، امین‌احمد رازی، به تصحیح و تعلیق جواد فاضل، ۱۳۴۰ ه.ش.

ب- نسخه خطی

- دیوان، رضی‌الدین نیشابوری، نسخه عکسی شماره ۲۹۱۱، کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران.